



۰۱ سپتمبر، ۲۰۲۶

داکتر نور احمد خالدي

رئيس انجمن تاريخ افغانستان

به مناسبت یکصد و هفتمین سالگرد شناسایی استقلال افغانستان در سطح جهانی

قسمت دوم و اخير

پنجم - شاه امان الله خان و نهضت تجدد طلبی یا مدرنیته:

روند تجدد طلبی، ترقیخواهی یا "مدرنیته" همزمان با پیشرفتهای علمی و تکنیکی در سه قرن گذشته در تمام جهان سرعت و اهمیت بیشتر یافته است. وقتی شاه امان الله خان خواست بعد از حصول استقلال در سال ۱۹۱۹م نهضت تجدد طلبی را در کشور توسعه دهد افغانستان دو قرن از این جنبش بدور مانده بود. دست آوردهای نهضت مدرنیته در کشورهای پیشرفته که عموماً کشورهای غربی بشمول امریکا بودند عبارت بود از:

- استفاده وسیع از تکنولوژی در تولید محصولات، امتعه، ترانسپورت، تولید و مصرف انرژی، اتصالات؛

- استفاده وسیع از تکنولوژی در زندگی روزمره مردم؛

- الغای بردگی، مبارزه علیه تبعیض نژادی؛

- داخل شدن زن در جامعه و تساوی حقوقی زن و مرد؛

- اشاعه دموکراسی و حقوق شهروندی، سهمگیری بیشتر مردم در دولت، مکلف ساختن دولت ها و سازمانها به رعایت از حقوق بشر و آزادیهای فردی و تهیه وسیع خدمات اجتماعی و خدمات صحی از طرف دولت؛

- جدایی دین از دولت و رسیدن به عصر حاکمیت قوانین مدنی در جامعه؛

نتایج نهضت مدرنیته سبب بهبود قابل ملاحظه سطح زندگی مردمان کشورهای غربی و غنی شدن دولتهای آنها شده و این کشورها را قادر ساخت با استفاده از تکنولوژی به قدرت نظامی خود پرداخته مستعمرات وسیعی را در جهان بدست آورند که بذات خود سبب افزایش ثروت و قدرت آنها گردید.

از جمله کشورهای شرقی یگانه کشوری که اهمیت تجدد طلبی یا مدرنیته را درک کرد و کوشش کرد با استفاده از آن با کشورهای پیشرفته صنعتی غربی همگام شود کشور جاپان بود. **تجدد خواهی منحصر به تمدن غرب نیست** و در فرهنگ اصیل جامعه ما نیز ریشه و پایه دارد و نباید آن را در انحصار تمدن غرب قرار داد. فراموش نکنیم اسلام زمانی به اوج قدرت خود رسید که از سرزمینهای عرب به سرزمینهای مشرق زمین منجمله سرزمینهای افغانستان و آسیای میانه رسید و با تمدن تاجر پیشه این سرزمینها آشنا شد و دوران شگوفان خلافت عباسی را به میان آورد که دانشمندان بیشماری را به جهان ساینس و معرفت، منجمله بزرگترین مفسرین اسلامی را، ارزانی داشته است. بیجهت نیست که گروههای تکفیری سلفی عرب مخالف سرسخت این دوران میباشند.

این موضوع را باید بخاطر داشت که عقاید اسلامیستها و طالبان در بر خورد با مظاهر تمدن بشر از سنتهای عنعنوی مردم این سرزمینها نمایندگی نمیکند. به قول **میر عبدالواحد سادات** "اسلام سنتی افغانستان در بیشتر از هزار سال و تا آمدن پای استعمار و تاسیس مدرسه دیوبند، اسلام متساهل و آمیخته با عرفان بوده است و به شهادت تاریخ بزرگترین فرهنگ سالاران که در عین حال شخصیت های بزرگ اسلامی نیز میباشند همانند حضرت سنایی، مولانا، جامی و ... رحمن بابا، امیر علی شیر نوایی و ... بستر فرهنگی را بوجود آوردند که تساهل، تسامح، تحمل و ... مظاهر عالی آن بوده و باعث همدیگر پذیری در جامعه ایکه بذات متکثرو کثیرالقوامی است، گردیده است. در صد سال اخیر و با خلق اسلام سیاسی و بخصوص در اوج جنگ سرد که افغانستان بحیث هدف آن جنگ استعمال گردید و تا کنون، ما شاهد دگرگونی در اسلام واقعی و سنتی افغانستان و منطقه میباشیم و ضرور است تا این موضوع مورد نقد گسترده دانشمندان ما قرارگیرد و به این سوال پاسخ داده شود که اسلام سیاسی همان دین اسلام است؟ و یا ایدیالوژی سیاسی میباشد؟"

مردم سرزمین افغانستان با آنکه به دین اسلام مشرف شدند اما در برابر سلطه جویی های فرهنگی اعراب مهاجم مقاومت نموده و نگذاشتند که به عوض زبانهای مادری شان، لسان عربی ترویج و رسمیت بیابد. در هرات، بلخ و غزنی آثار مهم علمی و فرهنگی به رشته تحریر درآمد و دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی، بوعلی سینای بلخی و صدها ادیب و شاعر بزرگ در آنجاها زنده گی داشتند که دست آورد های علمی و فرهنگی شان، در مجموع تمدن بشری قابل درک بوده و امروز هم میتواند راه ما را به سوی تمدن و تجدد بگشاید.

همچنان در عرصه اجتماعی جرگه و مشوره از عصر تمدن بلخ در تاریخ این سرزمین وجود داشته جرگه ها در نقش محاکم عمل کرده، مسئله جنگ و صلح و انتخاب پادشاه از صلاحیت

های آن بود. به عبارت دیگر، جرگه نوعی از نمایندگی مردم در حل مسایل مربوط به سرنوشت شان بود. طوریکه میدانیم جرگه ها که خود نوعی از تبارز دموکراسی قومی و و لویه جرگه ها که تبارز دموکراسی در سطح ملی است در فرهنگ پشتونولی و در مجموع در فرهنگ مردم افغانستان مقام بالایی دارد و مرجع مشروعیت اقدامات زعیم کشور و دولت را فراهم میکنند.

همچنان تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتونها را نباید از نظر انداخت.

آنانیکه جنبش طالبان را جنبش متکی بر فرهنگ قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. یک محقق هزاره تبار بنام صاحب نظر مرادی در مورد مقررات وضع شده توسط احمدشاه ابدالی نوشته بود که: "احمد خان... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، و نظامی به کارگرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمدشاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" به قول اولیور روی، که از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعه حقوق مدنی را تشکیل میدهد، در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم.

در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزاره او در صفحات تلویزیونها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتونها موجود است. فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه های دیوبندی در مناطق قبایلی و پشتون نشین در پاکستان میباشد. اکثر این افراد در کمپهای مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای "شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با

امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزشهای ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آنرا در تخریب مجسمه های بودایی بامیان میتوانیم ببینیم. مجسمه های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولتهای عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبولهای ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آنها لذت بردند. باآنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری راکه بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون نشین اداره و اجرا میگردید، نداشتند. بنابر آن با توجه به این سابقه تاریخی تجدد خواهی نباید پیشرفت و اصلاح جامعه را منحصر به تمدن جوامع غربی نمود.

در عصر امان الله خان در میان کشورهای اسلامی در منطقه ما دوکشور در راه تجدد طلبی گام برداشته بودند: ترکیه تحت رهبری کمال اتاتورک و فارس تحت رهبری رضا خان. شاه امان الله خان از اهمیت نهضت تجدد طلبی در ترکیه و فارس بخوبی مطلع بود. خانم او ملکه ثریا در سوریه تولد شده بود که همراه با فامیل روشنفکر خود (فامیل طرزی) در شکل گیری نهضت تجدد طلبی دوره امانی نقش بسیار برارنده داشت. از فیض رهنمایی های سید جمال الدین افغان، شناخت پدر محمود طرزی و خودش از ماهیت استعمار به درجهء کمال رسیده بود. مادر ملکه ثریا اولین جریده نسوان کشور (سراج النسوان) دوره امانی را نظارت میکرد. پروگرامهای تجدد طلبی دوره امانی شامل ساحات متعدد میگردید که منجمله میتوان از اینها نام برد:

• توسعه تعلیم و تربیه برای همه بشمول زنان؛

• اعزام شاگردان افغان، منجمله دختران، به اروپا برای کسب دانش عصر از جمله طبابت؛

• سهم دادن زنان در امور اجتماعی و رفع حجاب؛

• انکشاف مطبوعات؛

• اصلاحات مالیاتی؛

• اعمار ساختمانهای ادارات دولتی؛

• معرفی خط آهن؛

• معرفی قانون اساسی جدید؛

• معرفی قوانین مدنی جزائی؛ .

• ترویج پوشیدن لباسهای اروپائی بخصوص در میان مامورین دولت؛

. لغو بردگی.

پروگرامهای مدرّنه دوره امانی با سه قیام ارتجاعی مواجه شد:

۱. قیام ۱۹۲۴م ملای لنگ در جنوبی؛

۲. قیام قوم شینوار در سال ۱۹۲۸ در مشرقی؛ و

۳. قیام سال ۱۹۲۹ حبیب الله کلکانی (مشهور به بچه سقاو) در شمالی.

تمام این شورشها یک وجهه مشترک باهم داشتند؛ مخالفت با اقدامات اصلاحی و بازگشت به حاکمیت شریعت! در تمام این شورشها شاه را کافر و منحرف از دین اسلام می دانستند. هیچکدام جنبش طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نبودند. در صفوف آنها افراد وابسته به اقوام مختلف شرکت داشتند و حامیان آنها را ملاها و رهبران عنعنوی مذهبی تشکیل میدادند. بیشتر سران قبایل پشتون به اسم مبارزه با پادشاه کافر، با حبیب الله تاجیک تبار همکاری کرده بودند. در حالیکه شورشهای جنوبی و مشرقی سرکوب شدند، شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیّه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید. امان الله خان از حکومت دست کشید و به قندهار رفت. باآنکه در قندهار کوشید با جمع آوری قوه دوباره کابل را اشغال کند اما در غزنی شکست خورد و مجبور به ترک کشور گردید.

شورش مردم شینوار بسرکردگی دو نفرخان بنامهای محمد علم و محمدافضل آغاز گردید. نیروهای نظامی کابل به آنسو سوق شدند. و وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، آنگاه حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) از سمت دست به اغتشاش زد و با نیروهای خود برکابل حمله کردند. مطابق کتاب فیض محمد کاتب بتاريخ ۱۲ دسمبر ۱۹۲۸ وقتی که بچه سقاو برکابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و عبدالعزیز وزیردفاع، فقط ۸۰ نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل ۲۰۰۰ نفر لشکر ایلجاری سقاوی که ۲۰۰ تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت بپردازند!

حضرت نورالمشایخ مجددی د رپکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل درحالت پیشروی بودند، داد. قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) درغزنه بر روی قوت های تعرضی امان الله خان آتش کشودند و بدستگیری سبوتاژکننده گان داخل دربار ، اردوی شاه را ازپیشروی به سمت کابل باز داشته ، تبلیغاتی را سازمان دادند که درنتیجه قوای وفاداربه شاه امان الله پراکنده شده وخودش مجبوره عقب نشینی گردید.

ششم - عواقب شکست نهضت امانی:

متعاقب آن در طول نه ماه حکومت حبیب الله کلکانی تمام پروگرامهای اصلاحی امان الله خان متوقف شد. قانون اساسی و قانون جزا لغو گردیدند. مکاتب مسدود شدند، اصلاحات مالیاتی و اصلاحات در ساحة قضائیه متوقف گردید، پروگرامهای ساختمانی لغو شدند. کشور دوباره به اصول بنیادگرایی و حاکمیت شریعت با تفسیر شاگردان مدرسه های دیوبندی واقع در هندوستان برگشت. بیجهت نبود که امان الله خان اعزام طالبان افغان را به این مدرسه ها لغو کرده بود و از ورود ملاحای درس خوانده در این مدرسه ها جلوگیری میکرد.

دولت حبیب الله کلکانی که در آغاز مالیات قانونی را نیز بخشیده بود، بعد ها مالیات چند برابر از مردم می گرفت، راه های تجاری با خارج از افغانستان بسته شده بود و اوضاع اقتصادی بیش از هر زمان دیگری رو به خرابی می رفت.

هزاره های افغانستان نیز به علت لغو آئین بردگی از سوی امان الله، به او وفادار مانده بودند و به مخالفت با حکومت حبیب الله کلکانی پرداختند.

با آنکه بچه سقاو با حمایت وسیع روحانیون منجمله فرقه نقشبندی و خانواده مجددی (نور المشایخ، شمس المشایخ) به قدرت رسید اما بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باقی ماند و توسط محمد نادر خان و برادران او به حمایت اقوام سرحدی و اقوام جنوبی و سایر اقوام پشتون سقوط کرد و نادر خان بتاريخ ۱۵ اکتوبر سال ۱۹۲۹ توسط سران این اقوام به عنوان پادشاه اعلان گردید. شاید جای تعجب باشد که با وجود حمایت روحانیون از حکومت حبیب الله کلکانی چرا حکومت او بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باشد؟

دو عامل مهم در سقوط حکومت حبیب الله کلکانی دخیل بود: عکس العمل اقوام پشتون برای احیای دوباره زعامت عنعنوی اریستوکراسی دولت افغانستان و تغییر موقف خانواده مجددی در کابل.

در حالیکه مخالفت با برنامه های تجدد طلبی بعضی اقوام پشتون را ترغیب به قیام نمود، اما نمیتوان انتظار داشت تمام اقوام پشتون به مدت طولانی آرام نشسته شاهد از دست رفتن زعامت قدرت دولتی از اریستوکراسی درانی/بارکزائی باشند. بنابر آن به مجردیکه یک اریستوکرات صاحب نام، در این مورد جنرال محمد نادر خان بارکزائی، وارد صحنه گردید تمام اقوام دو طرف سرحد با او همکاری کرده او را به سلطنت رساندند.

علاوه بر آن، زمانیکه خانواده با نفوذ مجددی مستقر در کابل که با اشرافیت دولتی عنعنوی افغانستان روابط بسیار نزدیک داشتند متوجه شدند که انارشی حاکم در دوران حکومت حبیب الله کلکانی ضامن منافع دراز مدت آنها نیست، از حمایت او رو گردانند. به قول مارشال شاه ولیخان

از کتاب "یادداشت‌های من" در جریان تدارکات حمله بر کابل، نور المشایخ مجددی بدیدار او در اورگون می‌رود و همچنان بدیدار نادر خان در پکتیا می‌رود.

هفتم – عوامل شکست نهضت امانی:

بسیاریها علل سقوط نهضت امانی را کاملاً بسته به دسایس استعمارگران انگلیسی میدانند. انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها در میان تعداد زیادی از نویسندگان افغان و سایر کشورهای رو به انکشاف به یک عنعنۀ مبدل شده است. به وفرت خوانده میشود که انگلیسها عبدالرحمان خان را آوردند، انگلیسها امان الله خان را ساقط کردند، انگلیسها نادر خان را به قدرت رسانیدند، شورویها در کودتای داوود خان دست داشتند، شورویها کودتای هفتم ثور را طرح ریزی کردند، پیلوتهای روسی بر ارگ حمله کردند، امریکاییها طالبان و داعش را ایجاد کرده اند و غیره از این قبیل. در بسیاری از نوشته ها به حد مشمئز کننده اینگونه برداشتها و برجسته کردن آنها به عنوان عوامل تعیین کننده حوادث داخلی تکرار میگردند. به یقین که در تاکید بی اینگونه برداشتها ما افغانها تنها نیستیم، دیگران، بخصوص ایرانیها، نیز دست کمی از ما ندارند.

در این هیچ جای شکی نیست که استعمار و امپریالیزم در امور ممالک رو به انکشاف همیشه مداخله میکنند و در بیانات فوق نیز شمه هایی زیادی از حقایق نهفته اند. تا صد سال قبل، استعمار کهن با توجه به منافع استعماری خود در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانهٔ مقابله و حمایت کار می‌گرفتند. از یکطرف با مدرسه های دیوبندی در هندوستان مخالفت میکردند اما از روحانیون وابسته به همان مکتب فکری با جنبشهای ترقیخواهانه در افغانستان مخالفت میکردند. اما انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها پندار ساده لوحانه و دگم بوده عوامل، محرکها و دینامیزم داخلی وقایع را نادیده گرفته و کمرنگ جلوه میدهد.

در رابطه با عوامل شکست نهضت ترقیخواهانهٔ امان الله خان نیز تاکید بر همچو برداشتها عوامل عینی داخلی را کمرنگ جلوه داده سبب انحراف فکری و در نهایت خود فریبی می‌گردد. واقعیت آنست که متأسفانه مغالطه و اختلاط و درهم آمیختن مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی** Modernism دورهٔ امانی با Western-ism یا **غرب زدگی** و شتابزدگی در تطبیق برنامه ها، در کنار دسایس آشکار و پنهان استعمارگران انگلیسی که پیشرفت یک افغانستان مستقل را خطر برای ادامهٔ تسلط استعماری خود در هند میدانستند، عوامل شکست نهضت ترقیخواهانهٔ امان الله خان فراهم نمود. کشور جاپان دست به **تجدد طلبی** وسیع زد بدون آنکه مظاهر **غرب زدگی** را در جامعهٔ عنعنوی خود معرفی کند و از همین جهت پیروز شد.

در حالیکه برنامه های تجدد طلبی در ترکیه با موفقیت مورد تطبیق قرار گرفته بود، آنچه را امان الله خان و همکاران او نتوانستند تشخیص نمایند این بود که در ترکیه، تحولات اجتماعی سابقه داشته و طبقه متوسط از یک توانمندی معین برخوردار بود. همین طور یک اردوی منظم در اختیار دولت قرار داشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقه پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت.

یک مثال از وقایع عینی انزمان را که نمونه از درک نادرست مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی** Modernism دوره امانی با Western-ism یا **غرب زدگی** است از قول فیض محمد کاتب در کتاب تذکر الانقلاب چنین میخوانیم: "احمد علی خان (رییس بلدیة شهر کابل) اهالی شهر را از قوی وضعیف و وضعیف و شریف و دکاندار و حرفه ور بازار و ذکور و اناث عرصه دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپائی و غیره و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن، کشانیده بود،» (فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، علی امیری کلن آلمان).

جای تعجب نیست که در چنین حالت که فرهنگ عنعنوی عوام طرف تحقیر قرار میگیرد روحانیون بنیاد گرا فرصی مییابند تا علیه اصلاحات امانی وارد میدان شده و با تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراکنده و بعداً سرتاسری را به وجود آورند. به یقین که عمال استعمار انگلیس نیز از همچو شرایط استفاده سو نموده به آتش طغیان مردم هیزم میریزند.

حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی با آنکه یک دوره کوتاه اختلال در مسیر طبیعی زعامت عنعنوی دولت افغانستان محسوب میگرد اما **موجودیت یک زیربنای گسترده بنیادگرایان** را در افغانستان بر ملا کرد. بچه سقاو از حمایت علما (ملاها) در شمالی و سائر نقاط کشور و بخصوص در مناطق تحت نفوذ **فرقه نقشبندیہ** برخوردار بود. همچنان ابراهیم بتگ رهبر **جنبش باسمچی** های آسیای مرکزی که به افغانستان فراری شده بود در سال ۱۹۲۹ از قیام بچه سقاو حمایت کرد. پیر تگاو که بچه سقاو را به عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله اعلان نمود پسر سید جان پاچا بود که خود در سال ۱۹۱۹م نصرالله خان کاکای امان الله خان را در جلال آباد پادشاه اعلان کرده بود.

بچه سقاو خود مرید شمس الحق مجددی، **پیر گلپهار**، بود. ورود او به کابل مورد تأیید خانواده مجددی مقیم شوربازار قرار گرفته بود.

بنیادگرایان مذهبی کسی را میخواستند بر تخت سلطنت کابل ببینند که حاکمیت شریعت را دوباره احیا نماید و تمام اصلاحات امان الله خان را لغو نماید.

حمایت عامه از قیام بچه سقاو دلایل فرهنگی داشت. این قیام هرگز مبنای سیاسی، طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نداشت.

هشتم - حوادث صد سال قبل و ارتباط آن با شرایط امروزی افغانستان:

در صد سال اخیر در افغانستان تسلسل مبارزه میان خوب، بد و زشت بطور واضح مشهود است. از روز استقلال در سال ۱۹۱۹م تا امروز مبارزه میان جنگسالاران و زورگویان محلی و حکومت مرکزی و همچنان مبارزه میان عناصر بنیادگرای عنعنوی به رهبری روحانیون و نیروهای ترقیخواه که آرزومند پیشرفت کشور در قطار کشورهای پیشرفته دنیا میباشند همچنان جریان دارد. شباهت مسائل و عوامل شکست نهضت امانی با مسائل و عوامل ارتجاعی امروزی که در مقابل توسعه دموکراسی، حقوق اساسی مدنی مردم، توسعه حقوق بشر منجمله حق تعلیم و تربیه و حقوق و آزادیهای ابتدایی فردی مانند مساوات در برابر قانون، پوشیدن لباس، کار و اشتغال هنوز هم به همان شدت صد سال خود باقیست. حتی نسلهای امروزی افراد در همان نقشهای متخاصم پدران و پدر کلانهای خود قرار دارند. بطور مثال اگر نزدیک به صد سال قبل خلیل الله خلیلی به حمایت از حبیب الله کلکانی در کنار او قرار گرفت، پسر او امروز در کنار شورای نظر قرار دارد! امروز هم اشخاصی هستند که برای ادامه سلطه مافیای جهادی فرد مجاهد را برتر از سائر افراد جامعه پنداشته امتیازات بیشتر برای آنها تقاضا دارند. این تنها طالبان نیستند که مخالف مظاهر فرهنگ متداول امروزی در جهان اند و جز از شریعت هیچ قانون دیگری را برسمیت نمیشناسند بلکه هستند باندهایی از مجاهدین سابق که در شهرها، اطراف و اکناف کشور در مخالفت با مظاهر تمدن و فرهنگ متداول امروزی محاکم صحرایی برپا کرده فرمان به سنگسار مردم میدهند. مانند آنست که زمان در افغانستان منجمد شده است! در طول یکصد و هفت سال گذشته عناصر متعصب مذهبی که در مخالفت با ترقیخواهی یا مدرنیسم قرار گرفتند شامل بنیادگرایان، اسلامگرایان، و اخیراً گروههای وهابی و تکفیری میباشند. کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه دموکراسی ۱۹۶۴-۱۹۷۳ میلادی با آزادی های فردی و اجتماعی سر مخالفت گشودند. در این دوران تیزاب پاشیدنها بروی دختران مکاتب رواج یافت و عامل شهادت عبدالرحمن در لغمان، عبدالقادر در هرات و سیدال سخندان در پوهنتون کابل گردیدند.

اسلامگرایان متعاقباً بر مبنای فتوای به خطر افتیدن دین اسلام در مقابل جمهوری داوود خان بغاوت نموده در سال ۱۹۷۵ به اعزام گروههای مسلح خرابکار از پاکستان اقدام کردند که ترور علی احمد خرم وزیرپلان در کابل و شورش پنجشیر را میتوان نام برد

بر همین تسلسل کسانیکه با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی حیات دوباره یافته به عنوان تنظیمهای جهادی بنیاد گرا و اسلامگرا در صفوف قیامهای مردمی رخنه کرده رهبری مقاومت مردم را در برابر حکومتهای خود کامه کودتای هفتم ثور گرفته هزاران مکتب را ویران کردند و آتش زدند و هزاران معلم و متعلم بیگناه را به شهادت رسانیدند. متأسفانه امروز در شرایط حکومت قرون وسطایی طالبان و سپردن زمام امور افغانستان، و قبل از آن، به گروههای جهادی بنیادگرایان و اسلامگرایان ذهنیت افراط گرایی مذهبی تکفیری مجاهد پرور در نصاب درسی مضامین دینی سیستم تعلیم و تربیه کشور داخل شده است و تراوشات چنین ذهنیت مخرب از پشت تربیونهای مهم از طریق رسانه های ملی در جامعه منتشر میگردد. به همین ارتباط **میر عبدالواحد** سادات مینویسد: "ذهنیت تکفیری ... مخالفان را «کافر» خوانده و برای مشروعیت «فتوای» خویش به آیات و احادیث استناد مینماید. این ذهنیت در طول تاریخ و از جمله در صد سال اخیر با الهام از مدرسه دیوبند و به اشکال مختلف تاکنون، در جدل تاریخی علم و جهل و بعد از شمس النهار که تجدد و تقابل آن با سنت مطرح است و طی جنبش های مشروطیت اول و دوم و نهضت امانی و «لا تی» خواندن شاه امان اله و ... تا کنون از جهل پاسداری و برای بغاوت زمینه سازی نموده است... اعلام... در نهم سپتامبر و در خیمه لویه جرگه این ذهنیت بگونه دیگر و توسط یکی از بلند گویان ارشد این تفکر بیان گردید، (تا جایگاه شکست خورده و تاریخ تیر شده ارستوکراسی «جهاد» و سیطره تسلط مافیایی آنان تحکیم یابد) و صاف و ساده شهروندان کشور به درجه یک و ثانوی تقسیم و اعلام گردید که « مجاهد » برتر و با دیگران مساوی نمی باشد و منکر آن « کافر بالله » است. (میر عبدالواحد سادات، **ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود**).

طالبان و داعشیان نیز افراد خود را "مجاهد" و عملیات خود را "جهاد" مینامند. امروز مبارزه با طاعون طالب و داعش نباید منحصر به دفاع مسلحانه در برابر تجاوزات آنها و حملات مسلحانه برای نابودی آنها باشد. بنابر آن مبارزه با ذهنیت جهادی-طالبانی و ذهنیت تکفیری-داعشی که بر مبنای آنها تروریست در مدارس پاکستان و افغانستان تولید میگردد، باید در صدر پلان کاری ترقیخواهان قرار داشته باشد.

همانطوریکه تا صد سال قبل استعمار کهن در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانه مقابله و حمایت کار میگرفتند، امروز نیز استعمار نوین غربی با روش امپریالستی خود مطابق منافع روز و منافع دراز مدت استراتژیک خود به مقابله و یا حمایت از افراط گرایی میپردازند و در رشد و اشاعه تروریسم افراط گرای مذهبی نقش مهمی داشته و با سرنوشت ملتها، منجمله سرنوشت ملت ما، به یک بازی بزرگ استعماری نوین مشغول اند.

نهم - منابع و مآخذ:

۱. محمد صدیق فرهنگ "افغانستان در پنج قرن اخیر"، عرفان، تهران بهار ۱۳۵۸
۲. لودویک ادامک، دایرة المعارف ایرانیکا،
۳. اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، ۱۹۹۰
۴. رفیعہ ذکریا، روزنامه انترنتی "اوون"، ۱۹ جولای ۲۰۱۶،
۵. آرشیف ملی هندوستان، متن معاهده کابل ۱۹۲۱،
۶. لودویک ادامک، افغانستان ۱۹۰۰-۱۹۲۳، تاریخ دیپلماسی،
۷. بریل اورمانی، و ف لدویک، ۲۰۰۶، تاریخ سیاسی و دیپلماتیک افغانستان، ۱۸۶۳-۱۹۰۱، لندن
۸. شاه ولی خان، یادداشت‌های من
۹. میر عبدالواحد سادات، ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود)
۱۰. صاحب‌نظر مرادی، از احمدشاه ابدالی تا عبدالرحمان خان، وبسایت خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰.
۱۱. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران.

نزد هم آگست ۲۰۲۶،

شهر برزبن، آسترالیا